## جلسه 11

**‌شنبه - 12/4/1400**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که بعد از این‌که نزد مکلف اجتهادا یا تقلیدا ثابت شد که شرعا زوجه از زمین ارث نمی‌برد، آیا می‌‌تواند زوجه طبق قانون (بناء بر این‌که این قانون، حکم حاکم شرع باشد) عمل کند از باب تقدیم حکم بر فتوی؟ و آیا سایر ورثه ملزم هستند طبق آن، عمل بنمایند؟ با این‌که می‌‌دانند اجتهادا یا تقلیدا که شرعا زوجه حقی در زمین ندارد.

ما عبارتی را از جواهر نقل کردیم که فرمود:‌ اگر حاکم شرع به عنوان کلی حکم بکند، مقدم بر فتوی هست. حتی مثال زدند به بحث خواهر رضاعی که مرجع تقلید زوج یا زوجه می‌‌گوید با ده بار شیر خوردن از یک زن رضاع موجب محرمیت محقق می‌‌شود ولی حاکم شرع مصلحت می‌‌داند طبق نظر خودش که تا پانزده بار رضاع انجام نشود محرمیت حاصل نمی‌شود، حکم کند، بعد از حکم او به صحت ازدواج این دختر و پسری که فقط ده بار از مادر دیگری شیر خوردند، ‌این حکم مقدم هست بر فتوی مرجع تقلید آن دو و این‌ها با هم ازدواج که کردند به زندگی خود ادامه می‌‌دهند.

مرحوم سید یزدی هم در حکم جزئی مطرح کرد که اگر این دو طرف نزاع نزد قاضی بروند و او حکم بکند حکم او مقدم است بر فتوی.

مستند صاحب جواهر مقبوله عمر بن حنظله بود که فرمود فانی جعلته علیکم حاکما، بعد فرمود فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فبحکمنا استخف و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله. عرض کردیم این فرمایش صاحب جواهر ناتمام است. اولا مبتنی است بر این‌که ما از لفظ حاکما استظهار کنیم که مراد جعل والی هست، فانی جعلته علیکم والیا نه این‌که فانی جعلته علیکم قاضیا چون قاضی حکم کلی صادر نمی‌کند، والی است که حکم کلی صادر می‌‌کند. و به نظر ما هیچ ظهوری لفظ حاکم در مقبوله در والی ندارد.

## ملاحظه اول در کلام صاحب جواهر در تقدم حکم بر فتوی: عدم استظهار ولایت از لفظ حاکما در مقبوله

مناقشه در دو قرینه بر استظهار ولایت از لفظ حاکم در مقبوله

کسانی که می‌‌گویند لفظ حاکم ظهور دارد در والی که مرحوم نائینی هم مطرح کرده در منیة الطالب در بحث ولایت فقیه ممکن است دو قرینه هم ذکر کنند بر این مطلب:

قرینه اول یکی لفظ علیکم بود که در مقبوله است که فانی جعلته علیکم حاکما. در کتاب البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر تقریر مرحوم آقای بروجردی مطلبی را از مرحوم آقای بروجردی نقل می‌‌کنند به این بیان‌ که می‌‌فرمایند: اللهم الا ان یقال باستفادة الحکومة المطلقة من لفظ علیکم اذ لا استعلاء للقاضی علی المترافعین فکانه قال فارضوا بقضاءه لانی جعلته حاکما علیکم و من شؤون الحکومة القضاء فتامل. البدر الزاهر صفحه 73. مرحوم آقای بروجردی به عنوان اللهم الا ان یقال مطرح می‌‌کنند که کسی از لفظ علیکم استفاده کند که مراد از حاکم والی است، فانی جعلته علیکم والیا و الا قاضی که استعلاء ندارد بر مترافعین.

ما عرض کردیم این درست نیست. حتی اگر می‌‌فرمود فانی جعلته علیکم قاضیا باز اشکالی نداشت، ‌همان‌طور که در نسخه‌های معتبره ابی خدیجه هست که در وسائل نقل کرده. چون قاضی هم در مجموع یک استعلایی دارد بر مردم به اعتبار نفوذ حکمش بر آن‌ها و محکوم‌علیه باید تبعیت کند از حکم قاضی.

علاوه: الفاظ فرق می‌‌کند؛ ممکن است به قاضی بگویند حاکم و به معنای والی هم نباشد این حاکم ولی به تناسب، لفظ حاکم لفظ علی بکار ببرند. چون هر حکمی یک محکوم‌علیهی دارد، حالا قاضی یقضی بین الناس اما همین قاضی می‌‌شود از او تعبیر بشود یحکم علی الناس فی المرافعات. پس لفظ علیکم هیچ ظهوری نمی‌دهد به حاکم که به معنای والی باشد.

یک قرینه هم امام دارند، فرموده بودند: در نزاع گاهی حق روشن است اما مردم عملا زیر بار حق نمی‌روند، این‌جا نیاز به قاضی نیست، نیاز به سلطان است که اجبار کند مردم را به رعایت حق. و لذا در صدر مقبوله سائل می‌‌گوید فترافعا الی السلطان أو الی القضات. امام علیه السلام فرمود من فقیه را حاکم و والی بر شما قرار دادم که هم ‌شأن قاضی را عمل کند هم‌ شأن حاکم را. و اتفاقا قضاء هم از شؤون حاکم هم هست و لذا فقیه وقتی حاکم شد کار قضاء را هم می‌‌تواند انجام بدهد.

این هم درست نیست. برای این‌که امام علیه السلام در آن زمان سلطه تنفیذیه و قدرت اجرایی نداشتند؛ بیان حکم شرعی می‌‌کردند، واجب می‌‌کردند بر مردم تبعیت از حکم قاضی را. اما کسانی که زیر بار حق نمی‌روند نیاز به اعمال قدرت هست، امام علیه السلام که قدرت نداشتند تا اعمال قدرت کنند یا واگذار کنند اعمال قدرت را به فقهاء منسوب خودشان در آن زمان و لذا فقط اکتفاء کردند به نصب قاضی.

مبعدات استظهار ولایت از لفظ حاکم

و اساسا ما عرض کردیم اراده والی از لفظ فانی جعلته علیکم حاکما در مقبوله مبعداتی دارد:

یک مبعدش این است که قدرمتیقن از مورد مقبوله زمان حضور ائمه علیهم السلام است، زمان خود امام صادق علیه السلام، که با وجود خود امام علیه السلام نوبت نمی‌رسد که فقیه بشود ولی امر، ولی قاضی شدنش مشکلی ندارد.

نفرمایید: خلفاء جور مانع بودند از تشکیل حکومت اسلامی توسط ائمه علیهم السلام و لذا ائمه از فرصت استفاده کردند اجازه دادند فقهاء متصدی تشکیل حکومت بشوند. [اقول] چون این بیان عرفی نیست که خلفاء جور به ائمه اجازه نمی‌دادند متولی امر امت بشوند ولی بعض اصحاب ائمه متمکن بودند متصدی ولایت عامه بر مردم بشوند. این یک فرض عرفی نیست که منشأ بشود ظهور پیدا کند مقبوله در نصب والی.

مبعد دوم این هست که اصلا امام صادق علیه السلام با وجود سیطره طواغیت بر امور، متفاهم عرفی این نیست که بخواهند نصب حاکم بکنند، نصب والی بکنند. امیرالمؤمنین وقتی متصدی امر خلافت شد نصب والی کرد، مالک اشتر را نصب کرد برای ولایت مصر و امارت مصر، عثمان بن حنیف را نصب کرد برای امارت بصره و هکذا. اما امام صادق علیه السلام که شبانه نردبان می‌‌گذارند و او را به زور نزد خلیفه می‌‌برند بدون این‌که اختیاری از خودش داشته باشد بفرماید که من هر فقیهی را از شیعیان سلطان و حاکم و امیر مردم قرار دادم، این اصلا تعبیر عرفی نیست.

مبعد سوم: اساسا نصب حاکم در ارتکاز عرفی، شخصی است نه عنوانی. مالک اشتر می‌‌شود حاکم مصر، ‌عثمان بن حنیف می‌‌شود حاکم بصره اما امام علیه السلام بیان کنند: "هر شخصی که متخصص در فقه است من او را حاکم بر مردم قرار دادم"، [مگر] مردم چند تا حاکم می‌‌خواهند؟ صد تا فقیه در کوفه است صد تا حاکم می‌‌خواهند؟ اصلا عرف در آن زمان این‌جور می‌‌فهمید؟ فقهاء در آن زمان این را می‌‌فهمیدند از این مقبوله؟

بله، اگر بگویند که هر فقیهی صلاحیت ولایت عامه دارد، آن تعبیر عرفی است اما فرق می‌‌کند با فانی جعلته علیکم حاکما. فانهم یصلح ان یکون حاکما با فانی جعلته علیکم حاکما دو تعبیر مختلف است.

ما البته اصل ظهور حاکم را در والی نمی‌پذیریم، اگر این مبعدات هم نبود مجمل می‌‌شد و قدرمتیقن نصب قاضی بود، اما بحث در این است که این مبعدات هم هست. فوقش این است که حاکم گاهی به معنای والی بکار می‌‌رود گاهی به معنای قاضی بکار می‌‌رود، شاید مراد از حاکم در این‌جا قاضی باشد. علاوه بر این‌که این مبعدات هم هست.

## ملاحظه دوم: مقبوله، اطلاقی در اختیارات ولی امر ندارد

وانگهی ما در بحث ولایت فقیه گفتیم [بر فرض] انی جعلته علیکم حاکما به معنای انی جعلته علیکم والیا باشد و بگوییم شرعا هر فقیهی از جانب امام علیه السلام مأذون است در تصدی ولایت عامه، اما اختیاراتش چیست؟ چه اختیاراتی دارد؟ در مقام بیان اختیارات ولی فقیه نیست. نسبت به این‌که هر حکمی بکند باید تبعیت کرد باید ببینیم ذیلش اطلاق دارد یا ندارد که فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فبحکمنا استخف و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله، باید به این جمله توجه کنیم ببینیم از آن این مطلب صاحب جواهر فهمیده می‌‌شود؟ و الا از لفظ جعلته علیکم حاکما بیش از نصب ولی فهمیده نمی‌شود. خب مالک اشتر هم ولی امر مردم مصر بود اما چه اختیاراتی داشت؟ بیان نشده است. اتفاقا در عهد مالک اشتر است که اطیعوه فیما وافق الحق، ‌در چهارچوب مقرارت اسلام و در مدار حق باید تبعیت بکنید از مالک اشتر نه مطلقا.

حالا ببینیم فاذا حکم بحکمنا دلالت می‌‌کند بر این تقدم حکم بر فتوی که صاحب جواهر مطرح می‌‌کند؟ به نظر ما او هم دلالت نمی‌کند. اولا: اصلا ظهوری ندارد فاذا حکم بحکمنا در این‌که حکم شرعی کلی را به صورت انشاء بیان کنند برای مردم. خون تخم‌مرغ پاک است، حالا فقیه بگوید من مصلحت می‌‌بینم حکم کنم که خون تخم‌مرغ پاک است، ‌این عرفا می‌‌شود حکم بحکمنا؟ انصراف حکم یا به این است که در خصوص یک مورد جزئی حکمی بکند بگوید مثلا این خانه مال زید است و یا در امور کلیه امر و نهی بکند، امر کند به یک فعل مباح، نهی کند از یک فعل مباح، اما این‌که بگوید زوجه از زمین ارث می‌‌برد، ‌به این می‌‌گویند حکم؟ اذا حکم؟ این افتاء است عرفا. به هر لسانی باشد افتاء است.

نمی‌خواهم بگویم اذا حکم بحکمنا باید احراز کنیم که این حکم مطابق با نظر معصوم است؛ این جواب داده شده که اذا حکم بحکمنا یعنی اذا حکم بالموازین و الا هیچ موردی را ما جزم نداریم که این حکم مطابق است با حکم مورد نظر ائمه علیهم السلام.

ثانیا: ظاهر اذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فبحکمنا استخف این است که حکم حاکم را محکوم‌علیه نپذیرد نه این‌که محکوم‌له استفاده نکند از حکم. حکم کرد حاکم که این زوجه از زمین ارث می‌‌برد، سایر ورثه طبق اطلاق فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه باید بیایند و تحویل بدهند سهم این زوجه را از زمین اما به چه مجوز شرعی این زوجه می‌‌تواند این سهم را بگیرد؟ او که طبق نظر مرجعش که اعلم است، مقلد امام است، مقلد مرحوم آقای خوئی است، طبق نظر مرجعش زوجه از زمین ارث نمی‌برد، به چه مجوز شرعی بیاید این زمین را بگیرد و به چه مجوز شرعی می‌‌تواند بیاید دادگاه شکایت بکند؟ اصلا عرفی است بگوییم اگر این زوجه سهم ارثش را از این زمین نگیرد فبحکنا استخف؟ این زوجه احتیاط می‌‌کند می‌‌گوید من می‌‌خواهم در این‌جا نماز بخوانم می‌‌ترسم حقم نباشد، حقم است و نمی‌خواهم، آخرش این است که قانون می‌‌گوید حقت است اما من نمی‌خواهم. اما این‌که بگوییم اگر نخواهی، به حکم امام استخفاف کردی، رد بر امام کردی، رد بر امام رد بر خداست و این در حد شرک به خداست، اصلا عرفی هست این مطلب که قابل گفتن باشد؟

اساسا انصراف این مقبوله در جایی است که مترافعین هرکدام خودشان را محق می‌‌دانند (یا مترافعین شأنی که صاحب جواهر مطرح می‌‌کند و لو بالفعل مترافع نیستند) خودشان را محق بدانند نه این‌که زوجه‌ای که طبق نظر مرجعش سهمی از زمین نمی‌برد بیاید بگوید باید سهم من را از زمین بدهید. [می‌گوییم] کدام سهم؟‌ [می‌گوید] طبق قانون. خب بر فرض بگوییم قانون حکم می‌‌کند نه این‌که صرفا بیان نظر مصوب حکومت باشد، ‌بر فرض بگوییم حکم حاکم بگوید، وقتی شما نظر مرجع اعلمت مثل امام این هست که زن از زمین ارث نمی‌برد، ‌اصلا عرفا و ارتکازا حق نداری بیایی مطالبه کنی و طرح دعوا کنی.

و عجیب است واقعا، چه فرمایش صاحب جواهر چه فرمایش صاحب عروه که در حکم جزئی مطرح کرد که مثلا حکم شد که این مایع ملاقی عرق جنب از حرام پاک است پس بیع او صحیح است، جناب مشتری که شما این مایع را خریدی حال می‌‌گویی به نظر مرجع من نجس است، نخیر حکم حاکم بر تو نافذ است، خب نافذ است یعنی پول را به بایع بده، اما نه، بگو نافذ است یعنی برو این مایع را بخور، ‌هر چی این مشتری می‌‌گوید من پول را دادم، تمام شد، دیگر چرا مایع را بخورم؟ اصلا من علاقه ندارم به خوردن این روغن، یاد عرق جنب از حرام، جنب از حلالش هم عرق بکند من بدم می‌آید بریزد به این روغن، حالا عرق جنب از حرام ریخته به این مایع. بگوییم باید معامله طاهر با او بکنی. آخه این‌ها قابل گفتن است؟

حالا مرحوم آقای تبریزی می‌‌فرمود یا این تکمله عروه از عروه نیست یا در جوانی نوشته، کتاب دقیقی نیست. صاحب جواهر هم احتمال می‌‌دهیم کتاب القضاء را در جوانی نوشته چون به ترتیب ننوشته جواهر را، مثلا از یک بابی شروع می‌‌کرده می‌‌نوشته، این‌طور نیست که بگوییم از کتاب الطهارة شروع کرده رسیده به جلد چهلم اواخر عمرش بوده، خیلی متضلع شده در فقه. نه، می‌‌نوشتند کتاب‌های مختلف را، ‌در جوانی گاهی نوشته و لذا اشتباهات فاحشی گاهی از ایشان سر زده. در بحث مقدار کر اصلا یک نسبتی می‌‌دهد به امام، می‌‌گوید این اختلاف حد وزن با حد مساحت در کر شاید بخاطر این است که ائمه حساب نکرده بودند که این حد‌ها با هم اختلاف پیدا بکند، آشنا نبودند با هندسه و حساب. آخه این راجع به ائمه گفتنی است؟! به آن بحث می‌‌رسیم می‌‌گوییم صاحب جواهر اشتباه کرده، به این بحث می‌‌رسیم می‌‌گوییم بله صاحب جواهر حکم بر فتوی مقدم است. خب صاحب جواهر فرموده، اما اشتباه کرده، اشتباه فاحش کرده که قابل اغماض نیست.

و لذا این مطلب اساسا قابل تفوه نیست. و طبق فتوی مرجع زوجه اگر زوجه از زمین ارث نمی‌برد چون مرجع اعلمش امام است، مرحوم آقای خوئی است یا از مراجع زنده مرجعی را اعلم انتخاب کرده و او می‌‌گوید زوجه از زمین ارث نمی‌برد، اصلا حق ندارد این زمین را مطالبه کند و مطالبه هم بکند سایر ورثه الزامی ندارند سهمی به او بدهند.

از این بحث بگذریم.

## تنبیه دوم: کیفیت محاسبه ارث زوجه از قیمت بناء

مطلب آخر در این بحث این هست که کیفیت محاسبه ارث زوجه از قیمت بناء چگونه است؟ بعد از این‌که ثابت شد زمین مورد ارث نیست ولی در بناء، درخت یا چاه، زوجه از قیمت این‌ها ارث می‌‌برد، نحوه محاسبه قیمت بناء چیست؟ این را عرض کنم: مرحوم صاحب جواهر ظاهرا اصلا شرکت در مالیت را تصویر نمی‌کند و فکر می‌‌کند که زوجه که از قیمت بناء ارث می‌‌برد یعنی کلی در ذمه ورثه یعنی ورثه بدهکار می‌‌شود به او یک هشتم مثلا قیمت این ساختمان را، و این چیز عجیبی است. ورثه برای چی بدهکار بشوند؟ ظاهر این‌که یقوّم الطوب و البناء فتستحق ربعها أو ثمنها، این یعنی زن در این بناء حق دارد منتها به نحو حق در مالیت آن. شریک در مالیت آن است نه این‌که این بناء کلا مال سایر ورثه است و آن‌ها بدهکارند به اندازه یک هشتم قیمت این بناء به زوجه. به این می‌‌گویند شرکت در مالیت.

## تقریب شراکت در مالیت

مشابه هم دارد. هم در فقه ما داریم مثلا در زکات، عده زیادی می‌‌گویند اصحاب زکات شریک هستند در مالیت مال متعلق زکات. بعضی‌ها مثل مرحوم آقای تبریزی و مرحوم آقای صدر در خمس هم می‌‌گفتند امام علیه السلام شریک است در مالیت یک پنجم فایده. و در بین عقلاء هم ما یک موردی پیدا کردیم شرکت در مالیت: شخصی فرض کنید که به شما مس می‌‌فروشد یا نقره می‌‌فروشد، شما این نقره خام را می‌‌خری می‌‌روید با آن یک انگشتر خیلی زیبایی می‌‌سازید، فروشنده این نقره می‌آید می‌‌گوید ببخشید من مغبون شدم، این نقره را که من به شما فروختم مثلا صد هزار تومان، این دویست هزار تومان ارزش دارد من فسخ می‌‌کنم، فسخ می‌‌کند، شما این نقره خامی که دویست هزار تومان می‌‌ارزید الان با این مهارتی که خودتان داشتید یا دادید به یک شخص ماهر انگشتر خیلی زیبایی ساختید ملیون‌ها تومان ارزش پیدا کرده، ‌زحمت شما هباءا منثورا می‌‌شود؟ و آن مغبون، فسخ که کرد این نقره خامش را که الان به شکل یک انگشتر خیلی زیبایی درآمده بر می‌‌دارد می‌‌رود؟ رزق رزقها الله، که آقای خوئی در منهاج الصالحین می‌‌فرمایند و امام هم در کتاب البیع می‌‌فرمایند. یا نه، شمای مشتری شریک می‌‌شوید در این انگشتر، منتها به نحو شرکت در مالیت، نمی‌توانید بگویید فلان نسبت از این انگشتر مال من است، نه، می‌‌فروشد آن مغبون این انگشتر را، به نسبت اضافه قیمتی که شما در آن ایجاد کردید به شما می‌‌دهد. به این می‌‌گویند شرکت در مالیت. که ظاهر عرفی همین است. آقای خوئی هم در مصباح الفقاهة همین را عقلائی می‌‌داند. در ذهنم هست که امام در تحریر همین را اختیار کرده. آقای سیستانی هم قبول دارد. ما هم به نظرمان این عرفی است. به این می‌‌گویند شرکت در مالیت که ظاهر این روایت ارث الزوجة هم شرکت در مالیت است.

## اختلاف در نحوه شرکت در مالیت در ارث زوجه از قیمت بناء

البته در خود همین شرکت در مالیت هم اختلاف است. مثلا ببینید امام قدس سره در تحریر وقتی بحث ارث الزوجة‌ را مطرح می‌‌کنند، تعبیرشان این است، بعد از این‌که فرمودند لاترث الزوجة من الاراضی مطلقا لاعینا لاقیمتا سواء أن کانت مشغولة بالزرع و الشجر و البناء‌ ام لا و ترث القیمة من آلات البناء کالجذوع و الخشب و الطوب و نحوها، ‌بعد فرمودند که الاقوی ان الزوجة تستحق القیمة و یجوز لها ان لاتقبل نفس الاعیان کما لیس لها مطالبة الاعیان، زوجه که شریک در مالیت هست اگر عین بناء را به او بدهند می‌‌تواند نپذیرد بگوید من پولش را می‌‌خواهم، کما لیس لها مطالبة الاعیان، کما این‌که خودش هم نمی‌توند عین بناء را مطالبه کند، الزامش هم نمی‌توانند بکنند که قبول کند عین بناء را.

ولی مرحوم آقای خوئی ببینید چی فرمودند، مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر ورثه بگویند ما پول نمی‌دهید عین بناء را می‌‌دهیم، ‌زوجه باید قبول کند. مرحوم آقای خوئی در منهاج جلد 2 صفحه 373 فرمودند: لو لم یرغب الوارث فی دفع القیمة للزوجة فدفع لها العین نفسها کانت شریکة فیها و لایجوز لها المطالبة بالقیمة.

## اختلاف در نماءات بناء بر شراکت در مالیت

اختلاف منحصر به این نیست. یکی از اختلافات بین امام و مرحوم آقای خوئی در این است که حالا که زوجه شریک در مالیت این بناء یا این شجر هست، حالا این درخت را هنوز تقسیم نکردند میوه داد، آیا این زوجه از این میوه‌ها سهم می‌‌برد یا نمی‌برد؟ خود همین هم مورد اختلاف است. مثلا مرحوم آقای خوئی فرمودند که اذا لم یدفع الوارث القیمة لعذر أو غیر عذر سنة أو اکثر کان للزوجة المطالبة لاجرة البناء و اذا اثمرت الشجرة فی تلک المدة کان لها فرضها من الثمرة عینا فلها المطالبة بها. زوجه از منافع این بناء یا این شجر نسبت به سهمی که از قیمت این‌ها دارد سهم می‌‌برد، از عین این میوه‌ها می‌‌گوید به من هم بدهید. آن میوه‌هایی که زمان وفات زوجه‌اش بوده قطعا ارث می‌‌برد، نه، ‌میوه‌هایی که بعد از او به وجود آمده و قبل از تقسیم ارث. در حالی که امام قدس سره این را قبول ندارند.

این‌ها بحث‌های مهمی است که باید دنبال بشود. این‌جا آقای سیستانی هم با بخشی از کلام امام موافقت کردند، ‌با این بخش که زوجه از منافع این بناء یا شجر که بعد از وفات زوج بدست می‌آید، هیچ سهمی نمی‌برد. تحریر الوسیلة جلد 2 صفحه 398: المراد من الاعیان التی ترث الزوجة من قیمتها هی الموجودة حال الموت فان حصل منها نماء من حین الموت الی حین القسمة لاترث من تلک النماء و الزیادة. آقای سیستانی هم این را پذیرفتند.

## اختلاف در تصرف سایر ورثه قبل از استیذان از زوجه

ولی یک اختلاف با امام دارند. کجا؟ امام راجع به استفاده ورثه از این بناء یا شجر قبل از اعطاء سهم زوجه از قیمت آن فرمودند الاحوط لسائر الورثة عدم التصرف فیها قبل اداء قیمتها بغیر اذنها، ‌احتیاط واجب این است که سایر ورثه تصرف نکنند در این بناء قبل از اعطاء سهم زوجه از قیمت بناء به زوجه یا در این شجر تصرف نکنند قبل از اعطاء سهم زوجه از قیمت شجر. ولی آقای سیستانی در این منهاج الصالحین جدید فرمودند چه اشکالی دارد، حق سایر ورثه است که در این بناء تصرف کنند در این شجر تصرف کنند اما جوری نباشد که تضییع حق زوجه باشد. در این بناء بیایند نماز بخوانند زندگی کنند از قیمت بناء کم نمی‌شود که. اما بخواهند بفروشند، ‌بخواهند یک تصرفی بکنند که ارزان بشود این بناء، جایز نیست. اما هر چی می‌‌خواهند، در این بناء بنشیند زندگی کنند نماز بخوانند، چون عین این بناء مال این ورثه است. در حالی که امام احتیاط واجب کرد بدون اذن زوجه این کار را نکنند. در عین حالی که معتقد بود اگر این خانه را اجاره بدهند اجرتش مال سایر ورثه است و زوجه از آن سهمی نمی‌برد. آقای سیستانی فرمود زوجه سهمی نمی‌برد از این اجاره‌بها که بعد از وفات شوهرش اجاره داده شده ولی تصرف ورثه هم در این بناء بدون اذن زوجه جایز است.

## بیان اجمالی اقوال در کیفیت محاسبه ارث زوجه

این اختلافات است و این‌ها بحث‌های مهمی است که ما نمی‌رسیم دنبال کنیم. فقط ان‌شاءالله در جلسه آینده راجع به کیفیت قیمت‌گذاری بناء و درخت بحث کنیم، این خیلی مورد نزاع است، ‌ببینیم چه جور قیمت‌گذاری بکنند؟ من الان چند تا عبارت را برای‌تان بخوانم، نحوه قیمت‌گذاری را ان‌شاءالله فردا بررسی می‌‌کنیم:

آقای خوئی:‌ کیفیة التقویم ان یفرض البناء ثابتا من غیر اجرة، کیفیت قیمت‌گذاری این است که این بناء را فرض کنند که تا زمانی که می‌‌ماند بدون اجرت در این زمین می‌‌ماند. این بناء پنجاه سال دوام دارد، ‌پنجاه سال بدون این‌که اجرتی بدهند به صاحب زمین در این‌جا حق بقاء دارد، این بناء چقدر قیمتش است؟ خیلی قیمتش زیاد می‌‌شود. این‌جوری تقویم کنند. این نظر مرحوم آقای خوئی است. البته قیمت یوم الاداء را باید در نظر بگیرند.

آقای حکیم ببینید چه جور فرموده، آقای حکیم در منهاج فرموده: کیفیة التقویم ان یفرض البناء مما ینقل ثم یقوم علی هذا الفرض. کیفیت ارزش‌گذاری بناء و درخت این است که حسابش کنند به عنوان منقولات ببینند قیمتش چقدر است. این یعنی همان آجرها و تیرآهن‌ها را قیمت کنند، خیلی قیمتش می‌آید پایین. که مرحوم‌ آقای صدر حاشیه زده گفته بل یفرض مستحقا للبقاء من دون اجرة لان هذه المنفعة یشملها دلیل الارث. خود این‌که این بناء صلاحیت دارد در این مکان بماند این منفعتی است در این بناء، دلیل ارث شاملش می‌‌شود.

آقای سیستانی ببینید چی فرمودند در نحوه تقویم: طریقة التقویم ما تعارف عند المقومین (ارزش‌گذاری بناء متعارف نزد معمارها و مقومین. می‌آیند می‌‌گویند زمین این‌قدر، بناء این‌قدر) من تقویم البناء أو الشجر مثلا بما هوهو (الان می‌‌بینید معمارهای شهرها چه جور قیمت‌گذاری می‌‌کنند، می‌آید زمین را قیمت می‌‌کند بناء را هم قیمت می‌‌کند. بناء را به ما هوهو قیمت می‌‌کند) لا بملاحظته ثابتا فی الارض بدون اجرة و لا بملاحظته منقوضا أو مقطوعا، نه فقط آجرها و تیرآهن هایش را حساب کند که خیلی قیمتش می‌آید پایین و نه این‌جور هم حساب کند که پنجاه سال این بناء که عمر دارد در این‌جا، بدون اجرت بوده، هیچ‌کدام، یک روش متعارفی است بین مقومین، الان بروید شما کارشناس را حساب کنید می‌آیند قیمت کنند ساختمان شما را، می‌‌گویند زمین این‌قدر بناء این‌قدر، اصلا این چیزها را حساب نمی‌کنند.

نگاه کنیم ببینیم باز هم شد اختلاف، قیمت‌گذاری بناء، قیمت‌گذاری درخت بدون زمین چه جوری می‌‌خواهد باشد که این هم مورد اختلاف شد. اجازه بدهید فرمایش امام را هم بخوانم بعد ان‌شاءالله فردا بحث را دنبال می‌‌کنیم. امام تعبیرشان در کیفیت تقویم این است: طریق التقویم ان تقوم الآلات و الشجر و النخل باقیة فی الارض مجانا الی ان تفنی. همان فرمایش مرحوم آقای خوئی. این هم نظر امام است. ان‌شاءالله تامل بفرمایید فردا که جلسه آخر است ببینیم بحث به کجا می‌‌رسد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.